



پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۴۶۲

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

کنا به آبت‌الله بهجت به برخی سالکان!

حضرت آیت‌الله بهجت گاهی به عنوان طعن و طنزی می‌گفتند: بله، ماها برای تکامل خود دنبال چیزی می‌گردیم که نه خدا

گفته باشد، نه پیغمبر و نه امام. دنبال یک‌چنین چیزی می‌گردیم. خیال می‌کنیم که راه سعادت یک چیزی است که نه خدا گفته، نه پیغمبر، نه امام. در صورتی که آنچه آنها بیشتر گفته‌اند و بیشتر تأکید کرده‌اند، آن موجب سعادت است. چطور ممکن است چیزی بیشترین تأثیر را در سعادت انسان داشته باشد و آنها غفلت کرده باشند و نگفته باشند، واگذار کرده باشند به اینکه یک پیری، مرشدی، قطبی بیاید بیان بکند؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟! یا به چیزهایی تأکید کرده باشند که چندان اهمیتی نداشته باشد و درباره امور مهم، خیلی کم درباره‌اش گفت‌وگو شده یا یک بیان مثلا خیلی ساده‌ای گذشته باشند؟! اینها معقول نیست.

فریادگر توحید
 انتشارات انصاری - صفحه ۶۴

تفاوت تبلیغ در کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی

در اسفند ۱۳۷۶ فرصتی پیش آمد تا با برخی همکاران دانشگاهی سفری به سوریه بکنیم. ... یکی از نکات، پوسترهای زیاد با عکس حافظ اسد رئیس‌جمهور سابق بود که با فاصله هر ۵ تا ۱۰ متر به چشم می‌خورد. این تعداد از عکس‌های زیاد از نظر روانشناسی تبلیغات بیش از حد به ادراک افراد تحمیل می‌شد و در نتیجه به جای کسب محبوبیت، قاعدتاً تأثیر معکوس می‌گذارند. لذا این تصور به ذهن خطور می‌کند که در اینجا یک نظام سیاسی حاکم است که حاکمان آن با روش‌های روانشناسی تبلیغاتی موثر آشنا نیستند. از اینجا چند نکته حائز اهمیت دیگر استنتاج می‌شود: کشورهای سرمایه‌داری با روش ظاهراً دموکراسی خود برای کنترل جامعه و مردم آن به روش‌های نامحسوس دست یافته‌اند که از طریق آنها مردم را آن‌طور که مسؤولان و سرمایه‌داران می‌خواهند هدایت آوا کنترل کنند و در نتیجه مردم عموماً به‌طور درونی همان کارهایی را انجام می‌دهند که سرمایه‌داران و مسؤولان آنها می‌خواهند. آنها به‌طور ذهنی احساس می‌کنند که آزاد هستند، اما از طریق هنجارها و ابزار هنجارسازی درونی کنترل می‌شوند و در واقع آزاد نیستند.

در کشورهای سوسیالیستی [در اینجا سوریه] که با این دانش جدید و روش‌های آن آشنا نیستند، بیشتر با روش کنترل بیرونی و پلیس مردم و جامعه را کنترل می‌شوند و در نتیجه مردم احساس آزادی نمی‌کنند و همواره می‌توانند در مقابل نظام حاکم بر کشور خود دست به شورش بزنند.

فرامرز رفیع‌پور
تکنیک‌های خاص تحقیق در علوم اجتماعی
 شرکت سهامی انتشار - صفحات ۶۳ و ۶۴

داستان‌سازی دستگاه تبلیغی انگلستان

اما بعد، دستگاه تبلیغاتی انگلستان به کار افتاد و کوشش زیادی به‌کار برد تا آمریکا را همراه سازد. نخستین چیزی که مورد استفاده دستگاه تبلیغات انگلستان قرار گرفت، داستان‌هایی درباره وحشیگری‌های هولناک و فسلوئتهای مخوف ارتش آلمان در پل‌لیک بود که آنها را همه جا پخش می‌کردند و انتشار می‌دادند. بعضی از این داستان‌ها تا اندازه‌ای راست بود و اساس واقعی داشت، مانند داستان‌هایی که درباره ویران ساختن دانشگاه و کتابخانه شهر لوون نقل می‌شد اما بیشتر داستان‌های تبلیغاتی که بر ضد آلمان گفته می‌شد، جعلی و ساختگی بود. یکی از داستان‌های حیرت‌انگیز این بود که آلمانی‌ها کارخانه‌هایی دارند که نقش کشته‌شدگان جنگ را در آن به‌کار می‌برند! متأسفانه کینه و نفرت مردم نسبت به کشورهای دشمن به اندازه‌ای بود که همه چیز را باور می‌کردند. انواع روش‌های خوب و بد و پسندیده و ناپسند برای این فعالیت‌های تبلیغی به کار می‌رفت. حتی مأموران انگلیسی در استکهلم، کاپاره و میخانه‌های انگلیسی ترتیب می‌دادند و ضمن اجرای برنامه‌های به‌اصطلاح سرگرم‌کننده، می‌کوشیدند حسن نظر سوندی‌ها را به خود جلب کنند.

جواهر لعل نهرو/نگاهی به تاریخ جهان
 محمود تقصلی
 انتشارات امیرکبیر - صفحات ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳

جای من اینجاست...

از من خواسته‌اند که هر چه درباره جزیره گنج می‌دانم، از اول تا آخر بنویسم. برای همین هم چیزی را از قلم نمی‌اندازم. ماجرای من، موقعی شروع شد که پدرم هنوز مسافرخانه «ادمیرال پن‌بو» را اداره می‌کرد و این همان موقعی بود که دریانوردی پیر، برای نخستین بار به مسافرخانه ما آمد. خوب به یاد دارم، انگار همین دیروز بود. او جلوی در مسافرخانه آمد. پشت سرش، یک گاری دستی بود که روی آن صندوقچه‌ای قرار داشت. مرد تازه‌وارد، قوی و بدقواره بود و کت ملوانی آبی‌رنگ و کتیفی به تن داشت. روی دستاش جای زخم دیده می‌شد و ناخن‌هایش سیاه و شکسته بود. روی صورتش هم جای زخم شمشر بود. او به خلیج کوچک جلوی مسافرخانه نگاه می‌کرد و برای خودش سوت می‌زد. پس از مدتی، ناگهان شروع به خواندن یکی از آوازهای قدیمی ملوان‌ها کرد. دریانورد پیر، پس از اینکه از پدرم یک‌نوشیدنی گرفت، گفت: «جای جالبی است. آدم‌های زیادی اینجا می‌یند؟» پدرم گفت: «نه متأسفانه». مرد گفت: «پس جای من اینجاست.»

رابرت لویی استیونسن/ جزیره گنج

پیامبر اعظم(ص):

داناترین مردم کسی است که با مردم بیشتر مددرا کند و خوارترین مردم کسی است که به مردم اهدانت کند.

سال ۱۸۵۷ یک کشتی اکتشافی متعلق به نیروی دریایی سلطنتی دانمارک که عازم قطب شمال بود، در میان یخ‌ها گرفتار شد. خدمه کشتی تلاش می‌کردند آن را از یخ‌زدگی اطراف بدنهایش رها کنند که به‌تدریج هوا تاریک شد و نوری از دوردست توجه آنها را جلب کرد. آنها به سمت نور حرکت کردند و دیدند مردی زخمی بر زمین افتاده است. او را برداشتند و به داخل کشتی منتقل کردند، بی‌اینکه بدانند چه دردمری برای خودشان رقم زده‌اند. این مرد زخمی، ویکتور فرانکشتاین بود که سال‌ها در آزمایشگاهش اجزای بدن جانایتکاران و سربازان اعدام‌شده در جنگ کریمه را کنار هم قرار داده و موجودی خلق کرده بود که نامیرا و بسیار نیرومند بود. مدت زیادی از ورود ویکتور به کشتی نگذشته بود که آن هیولا هم از راه رسید، با خدمه درگیر شد و با اشاره به سمت ویکتور فریاد زد: «وُرا به من بدهید». پس از آنکه یخ‌ها شکست و هیولای فرانکشتاین به درون آب فرو رفت، ویکتور فرانکشتاین آغاز به روایت ماجرای خلق آن موجود کرد. در حالی که ویکتور در حال تعریف این ماجرا برای کاپیتان بود، آن موجود توانست بار دیگر به کشتی برگردد. حالا کاپیتان که به‌روشنی دریافته بود با چه چیزی مواجه است، سرنوشت خود را پذیرفت اما هیولا مگثی کرد و تصمیم گرفت این بار داستان را از زبان خودش نقل کند.

آنچه در چند سطر بالا خواندید، خلاصه‌ای بود از داستان فیلم جدید گیرمو دل تورو، فیلمساز مشهور ایتالیایی تبار که پیش از این هم سابقه اقتباس‌های موفق‌ی از رمان‌های ۲۰۰ ساله اخیر اروپا را در کارنامه دارد. کارنامه‌ای که خصوصاً به خاطر فیلم انیمیشنی «پنوکیو» اعتبار زیادی را برای دل تورو به وجود آورد. از همین خلاصه داستان ساده مشخص است که فیلم دل تورو به عنوان یکی از هزاران اقتباسی که از رمان مری شلی شده، تا چه اندازه به چارچوب اصلی آن متن ۲۰۰ ساله وفادار است. اینکه یک داستان را پس از بالای ۲۰۰ سال دقیقاً با همان چارچوب در سینما اقتباس کنند، آن هم در حالی که پیش از این موارد پرشماری از اقتباس‌های وفادارانه نسبت به آن وجود داشته، چه معنایی می‌دهد؟ چرا کسی وسوسه نشد که داستان را عوض کند و سراغ طبع‌آزمایی‌های مرسوم در ادبیات مدرن برود؟ اصل ماجرا این است که این رمان در ذات خود به‌شدت محتوای نقد مدرنیسم را دارد. طبیعتاً درباره داستانی که البته به‌طور ضمنی و بدون ادعاهای علنی حاوی نقد مدرنیسم است، فیگورهای انگاگر و مدرن برای بازتعریف و روایت مجدد چندان جالب به نظر نمی‌رسند.

با بررسی فیلم گیرمو دل تورو و پاسخ‌های تحسین‌آمیز و پرشور منتقدان به آن و سپس واکاوی ریشه‌های اصلی خلق این داستان، تا حدودی می‌توان وارد فضایی شد که چشم‌اندازی غیر از چشم‌انداز نا نسبت به تکنولوژی را در اختیارمان قرار دهد تا مقداری بیشتر درک کنیم که چرا یک داستان ساده تا این اندازه برای بعضی جوامع جذاب و همچنان بااهمیت است.

■ **وحشت از تنهایی جاودان**
 تا پیش از اکتبر ۲۰۲۵ که جدیدترین اثر سینمایی گیرمو دل تورو منتشر شد، مجموعه‌ای شامل ۴۳۲ فیلم بلند شناخته‌شده، ۲۰۴ فیلم کوتاه، ۷۸ سریال تلویزیونی و ۲۸۷ قسمت تلویزیونی از شخصیت هیولای فرانکشتاین - شخصیتی که نخستین بار توسط مری شلی در سال ۱۸۱۸ در رمانش خلق شد - ساخته شده و این‌بار نوبت گیرمو دل‌تورو بود که به آرزوی چندساله‌اش جامه عمل بپوشاند و این قصه را مقابل دوربین ببرد. این البته فقط هنرهای نمایشی نبودند که تا این اندازه به بازگویی رمان فرانکشتاین علاقه‌نشان دادند. تنها به‌عنوان نمونه‌هایی دیگر از میان صدها نمونه، می‌شود اشاره کرد که در دسامبر ۱۹۴۵، شرکت گیلبر تون نسخه‌ای از کتاب کمیک فرانکشتاین را به عنوان شماره ۲۶ خود در مجموعه طولانی‌مدت Classics Illustrated، با تصاویر رابرت هیوارد وب و آن بوستر، منتشر کرد. این عنوان بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۱ میلادی ۱۹ بار چاپ شد. به سال‌های اخیر که نزدیک می‌شویم، چونجی ایتو، هنرمند و نویسنده مانگا را که بیشتر به خاطر آثار ترسناکش شناخته می‌شود مدنظر قرار داد که اقتباسی کمیک از فرانکشتاین منتشر کرد. این اثر مخاطبان فراوانی پیدا کرد و در سال ۲۰۱۹ توانست جایزه آیزنر را برای «بهترین اقتباس از یک رسانه دیگر» دریافت کند. چه چیزی باعث می‌شود رمان مری شلی تا این اندازه مورد علاقه جوامع غربی با اگر دایره بررسی را صنعتی باشد؟ گیرمو دل‌تورو اخیراً فیلم جدیدی بر اساس

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
 مدیر‌عامل: رضا شکیبایی
 سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
 روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ | نمابر: ۶۶۴۱۳۱۳۷
 پیام‌رسان: @vatanemrooz | پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
 چاپ: موسسه جام‌چم پرتز برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



■ **یک جمع‌بندی باشکوه از تمام اقتباس‌ها و تأثیر‌پذیری‌ها**
 گیرمو دل‌تورو حداقل از سال ۲۰۰۸ تاکنون قصد ساختن فیلمی اقتباسی از رمان فرانکشتاین را داشت؛ کاری که سرانجام توانست آن را با نقیقلیکس و در مقیاس فنی بالا و پرخرجی به سرانجام برساند. او البته برای ساخت این فیلم، غیر رمان منبع اقتباس، منابع الهام دیگری هم داشت. دل تورو خود درباره منابع الهامش برای ساخت این فیلم می‌گوید: «این برای من یک کار مذهبی بود. از وقتی بچه بودم - من خیلی کاتولیک بزرگ شده بودم - هرگز قدیسان را کامل‌ادر نمی‌کردم و بعد وقتی بوریس کارلوف را روی پرده دیدم، فهمیدم یک قدیس یا مسیح چه شکلی است. بنابراین از وقتی بچه بودم، این موجود را دنبال می‌کردم و همیشه منتظر بودم فیلم در شرایط مناسب ساخته شود؛ هم از نظر خلاقانه باید به وسعتی می‌رسیدم که برای متفاوت ساختن آن نیاز داشتم و هم از نظر ساختن آن در مقیاسی که بتواند کل جهان رمان را بازسازی کند، نیاز به امکاناتی بود». دل تورو فیلم جیمز ویل در سال ۱۹۳۱ با همین عنوان را به عنوان یک الهام‌بخش سازنده تصدیق کرد و نسخه او همچنین از دنباله آن، عروس فرانکشتاین در سال ۱۹۳۵ الهام گرفته شده است. او همچنین از رکا (۱۹۴۰) اثر آلفرد هیچکاک، بلندی‌های بادگیر (۱۹۳۹) اثر ویلیام وایلر، دراگوئوبیک (۱۹۴۶) اثر جوزف ال. منکیویچ و عمو سیلاس (۱۹۴۷) اثر چارلز فرانک به عنوان آثار الهام‌بخشی که تأثیراتی روی کارش داشته‌اند نام می‌برد. در جریان یک رویداد نقیقلیکس در لس‌آنجلس، نخستین صحنه از این فیلم با موسیقی متن آهنگساز لهستانی، ووجیخ کیلار که برای فیلم دراکولای برام استوکر (۱۹۹۲) ساخته فرانسیس فورد کاپولا ساخته شده بود، اکران شد که این هم نوعی ادای دین به حساب می‌آمد. به‌طور کلی، در اغلب تفدها این

این رمان ساخته که توجهات بسیاری را هم به خود جلب کرده است. بررسی فیلم دل‌تورو می‌تواند دریچهای باشد برای

واکاوی این نکته که چه رازی در این داستان، آن را تا این اندازه ماندگار کرده است. داستان فرانکشتاین در نهان خود حاوی ترس بشر ساکن در مرکز توسعه صنعتی نسبت به رشد بی‌مهار هیولای تکنولوژی است. شاید ما که در قالب موارد مصرف‌کننده این تکنولوژی‌ها بوده‌ایم یا نهایتاً تلاش کرده‌ایم آنها را وام بگیریم و بیاموزیم، به اندازه خود کسانی که در دهانه آتشفشان خانه‌هایشان را بنا کرده‌اند، این بیم را درک نکنیم. ما در جامعه خود می‌بینیم که در مقابل هر تکنولوژی جدیدی یک جو مرعوب و ذوق‌زده ایجاد می‌شود و کمی با حسی که خود غربی‌ها نسبت به این پدیده دارند، بیگانه هستیم.

هیولای فرانکشتاین در فیلم دل‌تورو از او می‌خواست یک همتا برایش بسازد، چرا که او نمی‌میرد و در این دنیا تنها خواهد ماند اما این دانشمند خودخواه و لوجج چنین نمی‌کند. اینجاست که هیولا در پی قتل خالق خودش سر بلند می‌کند. فرانکشتاین نه قادر است این هیولا را بکشد و نه حاضر است برای او کفری بسازد. او نمی‌خواهد بمیرد اما هیولا می‌خواهد بمیرد یا تنها نباشد و نسبت این ۲ به نوعی به زبان آوردن تکنولوژی و جان‌بخشی تخیلی به آن است تا تصور کنیم اگر سخن می‌گفت و در مقابل انسان قرار می‌گرفت، چه حرفی می‌زد. انگار علم مقصر نیست و عالم است که تقصیر دارد. این جهت خاتم مری شلی هیولای واقعی را خود آن دانشمند می‌داند نه مخلوقش. چیزی که دهه‌ها سال بعد در واقعیت هم به عینه خودش را نشان داد و رابرت اوپنهایمر، خالق بمب اتم، نمود تمام‌عیار آن بود و فیلمی که اخیراً کریستوفر نولان درباره این شخصیت ساخته، تقریباً نسبت اوپنهایمر و بمب اتم را شبیه نسبت فرانکشتاین و هیولای او نمایش می‌دهد.

کد حیفا

گذشتن بر واقعیات جنگ ۱۲ روزه است. رژیم‌ی که با تصویب قوانین سانسور و اعمال مجازات سنگین برای افشاگران، تلاش می‌کند بر خسارات واردشده از سوی ایران سروپوش بگذارد، قطعا در شرایط و جایگاهی نیست که از تغییر نظام سیاسی ایران سخن بگوید.

پروفسور «جان مرشایمر» نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، ساعاتی پس از بیانیه نتانیاهو پس از توقف جنگ با ایران که در آن مدعی پیروزی در این جنگ شده بود، یادداشتی کوتاه



فیلم به عنوان نمونه‌ای از رمانتیسیسم گوتیک توصیف شده است؛ سبکی مشابه فیلم «قلعه سرخ» ساخته خود دل‌تورو در سال ۲۰۱۵ و آثار دیگری مثل «مصاصیه با خون‌آشام» از نیل جوردن (۱۹۹۴) و «دراکولای برام استوکر» ساخته فرانسیس فورد کاپولا (۱۹۹۲). البته باید توجه کرد تمام این آثار به نوعی تأثیر پذیرفته از رمان اصلی فرانکشتاین هستند که به قلم مری شلی در سال ۱۸۱۸ منتشر شد و فیلم دل‌تورو غیر از اقتباس مستقیم نسبت به آن اثر، یک جمع‌بندی از تمام تأثیر‌پذیری‌های طول این ۲۰۰ سال هم بود.

رونمایی از این فیلم نخستین‌بار در جشنواره ونیز صورت گرفت و موفق شد نامزد دریافت شیر طلایی شود. پس از آن، فیلم در چندجشنواره دیگر از جمله تورنتو و یوسان هم حضور یافت و نهایتاً مثل بسیاری از تولیدات دیگر نقیقلیکس، پس از یک اکران محدود و نمادین، در خروجی پلتفرم قرار گرفت. اسکار آیزاک، جیکوب الوردی، میا گوت و کریستوف والترز به همراه فلیکس کامر، دیوید بردلی، لارس میکلسن، کریستین کانوری و چارلز دنس در این فیلم ایفای نقش کرده‌اند. نظر منتقدان درباره این فیلم بسیار مثبت بود. ۸۶ درصد از ۳۰۰ نقدی که وب‌سایت راتن‌تومیتوز برای این فیلم گردآوری کرده بود، مثبت بود و اجماع این وب‌سایت، بازی جیکوب الوردی را به‌عنوان پرنرژتری‌ترین بخش اثر تحسین کرده بود. متاکریتیک هم بر اساس نظر ۵۶ منتقد، امتیاز ۷۸ درصد را به فیلم اختصاص داد.

وحشت از خلاقیت صنعتی

ماجرای ویکتور فرانکشتاین و هیولای نامیرایی که خلق کرده بود، یکی از معروف‌ترین‌س و تأثیر‌گذارترین قصه‌های فرهنگ غربی به حساب می‌آید و اینکه چرا این قصه تا این اندازه برای آنان مهم و تأثیر‌گذار شده هم خود نکات خاص و ویژه‌ای دارد. خاتم مری شلی سال ۱۸۱۵ در سفرش به دور اروپا، در شهر گزنهایم آلمان توقف کرد. این شهر با قلعه فرانکشتاین فقط ۱۷ کیلومتر فاصله داشت و داستان‌هایی درباره کریمیاگر این قلعه شنیده می‌شد که آنجا دست به یک‌سری آزمایش‌های عجیب و غریب زده بود. بعد به زانو رفت و آدم‌های همراهش بحث‌هایی درباره معالجه با جریان برق و مسائل مربوط به علم غیب کردند. یکی از کسانی که در این بحث‌ها شرکت کرد، آقای جوانی به نام پرسی بیش شلی بود؛ کسی که بعدها به یکی از غرل‌سراهای مشهور انگلستان تبدیل شد. این مرد جوان به مری علاقه‌مند شد و آنان بعدها با هم ازدواج کردند. سال بعد بین مری و همسرش و لرد بایرن یک مسابه دوستانه برگزار شد تا ببینند کدام‌شان می‌تواند قصه ترسناک‌تری بسازد. مری همان‌جا ماجرای دانشمندی را روایت کرد که به‌وجودی نامیرا می‌سازد و خودش هم از او به وحشت و دردرس می‌افتد. او وقتی ۱۸ سالش بود نوشتن این قصه را شروع کرد و در ۲۰ سالگی به پایان رساند. اسم کامل رمان این بود: «فرانکشتاین یا پرومته مدرن». پرومته یکی از اساطیر یونانی بود که چون آتش را به انسان‌ها معرفی کرد، خدایان او را به جایی تبعید کردند که یک عقاب هر روز جگرش را می‌خورد و فردا دوباره زنده می‌شد؛ یک جلودانگی عقاب‌آور. مری و همسرش عبارت «پرومته مدرن» را از ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ روشنگری وام گرفتند؛ کسی که فلسفه جدید را به قبل و بعد از او تقسیم می‌کنند. کانت این عبارت را در وصف بنجامین فرانکلین به کار برده بود؛ یکی از پدران بنیانگذار آمریکا. اینکه چطور شد ماجرای ویکتور فرانکشتاین و هیولایی که خلق کرده بود این‌قدر برای جامعه غربی جذاب شد و حدود ۲۰۰ سال است که از تئاتر، سینما و تلویزیون تا خیلی جاهای دیگر به آن پرداخته می‌شود، به چیزی بیرون از خود داستان و فراتر از روایت «فریم استوری» آن برمی‌گردد. ماجرا بیه مواجهه غرب با تکنولوژی جدید مربوط می‌شود؛ ابزاری که انسان خود خلق کرده اما به نظر می‌رسد دارد از دایره اراده‌اش خارج می‌شود و کم‌کم سلطه پیدا می‌کند. در همین ۱۰۰ سالی که از تاطق شدن سینما می‌گذرد، صدها فیلم ساخته شده که در آنها یک ابزار یا پدیده مصنوع بشر، تبدیل به بحرانی می‌شود که وضعیت را آخرالزمانی می‌کند. «اختراعات خطرناک» همیشه یکی از درونمایه‌های تکرارشونده در این‌گونه فیلم‌ها بوده و تجربه انسان‌ها از ۲- جنگ جهانی هم خیلی بیشتر به این حس دامن زد؛ جایی که علم به جای نجات آدم‌ها، منجر شد به اختراع مسلسل و تانک و جنگ‌های نسل‌افکن. به‌نظر می‌رسد جامعه‌هایی که در مرکز پدید آمدن علوم مدرن بودند، زودتر از بقیه و بیشتر از دیگران نسبت به خطرات این پدیده‌های جدید ترسیدند. رمان فرانکشتاین را نخستین داستان علمی-تخیلی دنیا دانسته‌اند و به نظر می‌رسد روح ژانر علمی-تخیلی از این قصه به تمام قصه‌های دیگر حلول کرده؛ ترس بشر از مخلوقات تکنولوژیک خودش.

منتشر کرد و در آن نوشت: ادعای پیروزی نتانیاهو «مزخرف» است. روزنامه انگلیسی تلگراف نیز در گزارشی به ماجرای سانسور اخبار جنگ توسط رژیم صهیونیستی اشاره کرد و با کنایه نوشت: وقتی یکی طرف جنگ، قوانین سخن‌گيرانه برای سانسور واقعیات جنگ تصویب و اعمال می‌کند، انگاه قضاوت درباره طرف پیروز این جنگ، دشوار و پیچیده می‌شود. این نوشته تلگراف در واقع کنایه‌ای به ادعای نتانیاهو مبنی بر پیروزی در جنگ ۱۲ روزه است.



021-92 00 00 00
 www.respina.net

بدون وقفه کار کنید

بهانی یاند اختصاصی رسیپنا

